

پنجش نخست

کلیاتی دربارهٔ دستور زبان فارسی

میدانیم دستور زبان شامل این مباحث است: آواشناسی، صرف، نحو و معنی شناسی. ما در این میان به سه مبحث از مباحث یاد شده میپردازیم.

که هر سه مستقیماً

فصل نخست

آواشناسی زبان فارسی

علم الصوتيات

آواشناسی، دانش بررسی آواها و اصوات زیانست. مُراد از آواها و اصوات، واحدهای صوتی زیانست؛ یعنی اجزائی که بر اثر ترکیب با هم واحدهای بزرگتر زبان را تشکیل میدهند. واحدهائی مانند: هجا، سازه، کلمه، گروه، جمله‌واره و جمله.

آواها و اصوات زبان را میتوان به دو گروه مهم تقسیم کرد: یکی آواهای زنجیری^۱، دیگر آواهای زیر زنجیری^۲.

آواهای زنجیری آنهائی هستند که بدنبال هم قرار میگیرند و سازه و کلمه تشکیل میدهند. مانند صدای «ب» و «ا» و «ز» در «باز». بنابراین آواهای زنجیری شامل حروف و واجها میشوند؛ حروف و واجهائی از قبیل: الف، ب، پ، ت،...

آواهای زیر زنجیری آنهائی هستند که بدنبال هم نمیآیند، بلکه در خارج و بر بالای آواهای زنجیری قرار میگیرند و در ساختمان کلمه و گروه و جمله‌واره و جمله نقشی بازی میکنند. اینها عبارتند از: درنگ و تکیه و آهنگ و نواز.

1. Segmental sounds(e).

2. Suprasegmental sounds(e).

بنابراین آواها^۱ یا اصوات زبان عبارتند از واحدهای صوتی زنجیری و زیرزنجیری زبان.

آواهای زنجیری زبان فارسی

آواهای زنجیری شامل صداها و حروف الفبا میشوند و بر دو قسمتند: ممیز و غیر ممیز. آواهای زنجیری ممیز را «واج»^۲ و آواهای زنجیری غیر ممیز را «دگرواج»^۳ یا

«جز واج» مینامیم.

یادآوری: چنانکه دیدیم آواشناسی شعبه‌های بسیاری دارد، که از مهم‌ترین آنها «واجشناسی»^۴؛ یعنی علم صداها و ملفوظ و بسیط و ممیز زبانی بخصوصست. در حالیکه آواشناسی بصداها و زبانی خاص اختصاص ندارد و قواعد آن شامل همه زبانهاست، بخصوص شاخه آواشناسی عمومی^۵ آن. بنابراین آواشناسی اعمست و واجشناسی اخص. بگفته دیگر آواشناسی علم اصوات ملفوظ و بسیط زبانست بطور کلی، اعم از آنکه آن صوتها ممیز باشند یا نه. ولی واجشناسی علم اصوات بسیط و ممیز زبانی خاصست.

بهر حال واجشناسی شعبه‌ایست از آواشناسی و برخی از محققان آن را آواشناسی نقش‌پرداز^۶ نامیده‌اند.

حروف و واجهای زبان فارسی

زبان فارسی مانند هر زبان دیگری از اصواتی بوجود می‌آید که کوچکترین جزء آن را در قدیم حرف میگفتند و امروز آن را به تعبیر علمی تری واج مینامند.

حرف: نشانه‌ایست از مجموعه الفبائی زبان که بتنهائی یا بیاری حرفی دیگر یک «واج» یا یک گروه واجی بوجود می‌آورد. حرفی که بتنهائی با یک واج برابر است مانند، ب، پ، د، ل، ن، و بسیاری دیگر و حرفی که در ضمن ترکیب با حروف دیگر یک واج می‌سازد مانند مجموعه «و» و «ا» در «خواهر» و «خواب».

که یک واج

1. Sound, Phone.
2. Phoneme(e), Phonème(f).
3. Allophone.
4. Phonologie(f), Phonology(e).
5. La phonétique générale(f), General phonetics(e).
6. Phonétique fonctionnelle(f).

واج^۱: جزء بسیط و تجزیه‌ناپذیر و تمایزدهنده^۲ و صاحب نقش را در نظام آوایی زبانی

خاص واج می‌گوئیم.

مُراد از صوت تمایزدهنده آنست که تبدیل آن بصدائی دیگر موجب تغییر معنی

می‌گردد. مانند تبدیل «س» و «د» بهم در «سر» و «در». اما تبدیل اصوات ملفوظ غیر ممیز

بهم سبب تغییر معنی نمی‌شود، مانند تبدیل «ق» در زبان رسمی به «ق» لهجه کرمانی.

یادآوری: واج تعبیر تازه‌ایست که پژوهشگران آواشناسی بکار برده‌اند و با حرف که

در قدیم تقریباً باین معنی بکار میرفته است اندک تفاوتی دارد. امروز هم معمولاً

حرفهای قدیم را گاه توأم با تغییراتی بعنوان نشانه واجها بکار می‌برند.

از مقایسه تعریف و ویژگیهای واج و حرف میتوان تا حدی بوجه اشتراک و اختلاف

آنها پی بُرد.

در فارسی امروز ما سی واج داریم از این قرار: فتحه، ضمه، کسره، ا (ā)، و (ū)، ی

(ī)، ء، ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ر، ز، ژ، س، ش، ف، غ، ک، گ، ل، م، ن، و (v)، و (w)، ه

ی؛ که شش تای نخست (فتحه، کسره، ضمه، ا، و، ی) را مُصَوّت^۳ و بقیه را صامت^۴

مینامند.

مصَوّت واجیست که هنگام ادای آن گذرگاه هوا باز باشد.

مصَوّت‌ها در فارسی ششند: فتحه، ضمه، کسره، ا، و، ی. بعبارت دیگر، مصَوّت‌های

فارسی از سه حرکت و سه حرف تشکیل میشوند.

زَبَر (فتحه)، پِش (ضمه) و زَبِر (کسره) را مصَوّت‌های کوتاه، و «ا، و، ی» را مصَوّت‌های

بلند می‌گویند.

کشش مصَوّت‌های بلند در شعر و زبان فارسی رسمی دو برابر مصَوّت‌های کوتاهست،

ولی در زبان عامیانه کشش هر دو دسته گاهی یکسانست.

یادآوری ۱: در زبان تداول و بعضی از لهجه‌های محلی ممکنست مصَوّت کوتاه را

باندازه مصَوّت بلند کشید، مانند «بله» در موقع تأکید.

«ا» و «و» و «ی» که بیشتر مصوّت بلندند، در این موارد کوتاه میشوند:

۱- پیش از «ن» مانند «زبان» و «زبون» و «دین». در این مورد این مصوّتها همیشه کوتاه تلفّظ میشوند مگر آنکه نون پیش از مصوّت قرار گیرد، در آن صورت مصوّتها بلند میگردند مانند: نان شب، چین و هند، لانه، جانان و زرینه.

۲- «ی» و «و» (u) پیش از صامت «ی» مانند: سیاست، بیاور، سی و پنج، سوی شهر ایران نهادند روی. «و» در این مورد گاهی بلند و گاهی کوتاه تلفّظ میشود. نمونه کوتاه آن را دیدیم، اینک برای نمونه بلند آن مثال میآوریم:

روی رنگین را بهرکس مینماید همچو گل ور بگویم باز پوشان باز پوشاند زمن

(حافظ قزوینی، ص ۲۷۷)

۳- «و» (u) در هجائی که قبل از هجائی باشد که دارای مصوّت بلند «و» باشد مانند: درود، ورود، خروش، عروج، سلوک، غروب، سرود، دروغ، مرور، عبور، غرور، کرور، خروج، و غیزه که دورود و وورود و خوروش و... تلفّظ میگردد.

۴- در زبان محاوره همیشه امکان دارد که یک مصوّت بلند، کوتاه تلفّظ شود بخصوص در وقتی که این مصوّتها در هجاهای بلند و کشیده آغاز یا وسط کلمه قرار گیرند مانند: کارمند، باغچه، داربست، دارچین، زیرپوش، کوفته، سوخته، روفته، بافته، ساخته، دوخته، بیخته، سوختن، دوختن، و غیره. بنابراین کثرت استعمال در کوتاه تلفّظ شدن مصوّت بلند بسیار مؤثر است.

یادآوری: امکان کوتاه تلفّظ شدن مصوّتهای بلند در هجاهای کشیده یعنی در وقتی که بعد از مصوّت دو صامت قرار دارد، بیشتر است مانند کارد، سوخت، کاشت و داشت. این قاعده درباره کلماتی که از فرنگی عاریت گرفته شده اند عامست؛ مانند: لوستر، مالت، بورس، لوکس، واکس، دوئل، کابل، فیبر، پودر، سیرک، سپتامبر، نوامبر، دسامبر و جز آنها.

صامت واجیست که گذرگاه هوا هنگام تلفّظ آن بسته یا تنگ شود.

صامتها خود بدو دسته آوائی^۱ و بی آوا^۲ تقسیم میشوند. آوائی آنست که وقتی تلفّظ میگردد، تارهای صوتی حنجره حرکت کنند و بی آوا صامتیست که در هنگامیکه ادا

2. Sourde(f), Voiceless(e).

1. Sonore(f), Voiced(c).

میشود، تارهای صوتی بی حرکت باشند. آوایشها مانند «ز» و «ر» و بی آواها مثل س، چ، ت. از لحاظ واجگاه (مخرج)^۱ نیز صامت‌ها را میتوان باین اقسام تقسیم کرد: لبی مانند م، ب، پ. لبی و دندانی مثل و، ف. دندانی چون ن، ت، د، س، ز. پیشکامی مثل ش، ژ، ل، ر، چ، ج. میانکامی مانند «ی» پسکامی مثل ک، گ. ملازی مانند خ، غ. حلقی نظیر ء، ه. یادآوری ۱: در فارسی ممکنست یک حرف تنها نشانه یک واج باشد، مانند ب و پ، و نیز ممکنست نماینده بیش از یک واج باشد، مثل «و» که نشانه واجهای u, o, w, v است. حرف گاهی هم نشانه هیچ واجی نیست، مانند «و» در خواب و خویش.

یادآوری ۲: حرفهای ث، ذ، ض، ظ، ص، ح، ع، ط (که در املای بعضی از کلمات عربی و فرنگی مستعمل در فارسی بکار میروند) امروز نشانه هیچ واجی نیستند ولی در زبان عربی نماینده واجهای خاصی بشمار میروند.

یادآوری ۳: «ذ» که در زبان رسمی (زبان معیار) امروز نماینده واجی نیست، جزء واجهای فارسی قدیم بوده است.

یادآوری ۴: «غ» در املای فارسی هست اما بر طبق نظر آقای دکتر خانلری، واجی که فارسی‌زبانان تلفظ میکنند «ق» است نه «غ»^۲.

تبدیل واجها (ابدال)^۳: بعضی از واجها، بخصوص آنها که واجگاهشان بیکدیگر نزدیکست، بهم بدل میشوند مانند تبدیل واجهای این کلمات: سپید، سفید. ورافتاد، برافتاد. دیوار، دیفال.

واجهائی که از زبانهای خارجی - اعم از عربی، ترکی، فرانسوی و انگلیسی - بزبان ما آمده‌اند اگر با دستگاههای صوتی ایرانیان تناسب نداشته باشند، در فارسی بدل بواجهای دیگر میشوند، مانند u و I فرانسوی و ص و ظ عربی که در فارسی بدل بواجهای موجود در فارسی میگردند؛ زیرا چنین صداهائی در زبان فارسی نیست.

دگرواج: واجها تلفظ واحدی ندارند، بلکه هریک ممکنست دو سه قسم تلفظ گردند.

۱. واجگاه یا مخرج، قسمتی از دستگاه صوتیست که واج از آنجا ادا میشود.

۲. تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۷۴، چاپ نخست.

۳. ابدال در فارسی و عربی معادلت با دو مسأله در آواشناسی جدید؛ یکی «مانندسازی» یا «مانندگردی» (assimilation) و دیگر «دگرسازی» یا «دگرشوی» (dissimilation). برای آگاهی از این دو مقوله باین کتاب نگاه کنید: «درآمدی بر آواشناسی عمومی» نوشته دکتر گیتی دیهیم، انتشارات دانشگاه ملی ایران، چاپ نخست، ۱۳۵۸، ص ۱۰۰ و ۱۰۳.

مثلاً «ج» در لهجه تهرانی و اصفهانی بدو صورت مختلف ادا میشود. صورتها و تلفظهای مختلف هر واج را «دگر واج»^۱ مینامند. بعضی از «زبانشناسان» دگرواج را «واجگونه» نامیده‌اند که به نظر نگارنده رسا نیست.

هجا^۲: در زبان فارسی هیچ مصوتی بی صامت و هیچ صامتی بی مصوت بدرستی قابل تلفظ نیست مثلاً وقتی می‌گوئیم «ا» در «اگر»، در حقیقت دو واج بکار می‌بریم یکی «ا» دیگر فتحه.

کوچکترین واحد قابل تلفظ زبان فارسی را که دست کم از یک صامت و یک مصوت بوجود می‌آید هجا نامند مانند با (ب + ا)، دو (د + هـ).

هجا ممکنست از یک مصوت و دو یا سه صامت ایجاد شود مانند شب، کار، ساخت و آز.

چنانکه دیده میشود هجا در فارسی همیشه با صامت آغاز میگردد و پس از صامت نیز حتماً مصوت قرار میگیرد. بعد از مصوت هم ممکنست یک یا دو صامت دیگر نیز بیاید و هم ممکنست نیاید.

هجا اگر به مصوت ختم گردد «هجای مصوتی» نامیده میشود؛ مثل: «سه» و «با». و اگر با صامت پایان یابد «هجای صامتی» نام دارد؛ مانند: «شب» و «کار».

فرمول هجا در فارسی عبارتست از (cc) یا ص م (ص ص) یعنی صامت و مصوت و صامت و صامت که وجود صامت و مصوت اول اجباریست؛ یعنی هجا بدون آنها بوجود نمی‌آید ولی آمدن دو صامت آخر اختیاریست؛ یعنی ممکنست وجود داشته باشد مانند «بخت» و ممکنست موجود نباشد مانند «با».

کش هجاها: هجا از لحاظ امتداد و کشش بر چهار قسمست: ۱- هجای کوتاه ۲- هجای متوسط ۳- هجای بلند ۴- هجای کشیده.

هجای کوتاه از یک صامت و یک مصوت کوتاه بوجود می‌آید مانند دو، سه، و، به. هجای متوسط بر دو قسمست که یکی از اقسام آن از یک صامت و یک مصوت بلند ساخته میشود مانند «ما» و «با» و قسم دیگرش از یک صامت و یک مصوت کوتاه و یک صامت بوجود می‌آید مثل شب (ش - ب) و خم (خ - م).

1. Allophone.

۲. Syllable فرانسوی و Syllable انگلیسی.

اكتفا می‌کنیم و می‌گوییم: هجا از ترکیب يك مصوت با يك یا چند صامت به وجود می‌آید. بنابراین تعداد هجاها به تعداد مصوتهاست: در هر عبارت هر مقدار مصوت باشد همان مقدار نیز هجا هست.

چنین می‌نماید که از ترکیب صامتها و مصوتها بتوان انواع بی‌شماری هجا ساخت. اما امکان تشکیل هجاهای مختلف عملاً بسیار محدود و حتی تعداد آنها بسیار کمتر از تعداد واجهاست. مثلاً در فارسی شش نوع هجا بیشتر نداریم که فهرست آنها را، به ترتیب افزایش تعداد واجها، در جدول ۴ نشان می‌دهیم (برطبق علامتهای قراردادی بین‌المللی، c علامت صامت و v علامت مصوت کوتاه و v̄ علامت مصوت بلند است^۱):

جدول ۴

هجاهای فارسی

شماره ردیف	هجا	مثال
۱	c v̄	نه، تو، که
۲	c v̄	ما، خو، سی
۳	c v̄ c	کر، پل، دل
۴	c v̄ c	کار، مور، سیر
۵	c v̄ c c	کرد، گفت، زشت
۶	c v̄ c c	کارد، کوشك، ریخت

فرایدی که از این جدول حاصل می‌شود عبارت است از:
 الف) واج اول هر هجا لزوماً صامت است.
 ب) واج دوم هر هجا لزوماً مصوت است. به عبارت دیگر، در فارسی

(۱) c حرف اول consonant (= «صامت») و v حرف اول vowel (= «مصوت») در زبان انگلیسی است.

هجای بلند نیز بر دو قسمست یکی آنکه از یک صامت و یک مصوّت کوتاه و دو صامت بوجود میآید مانند سرد (س-رد) دیگر آنکه از یک صامت و یک مصوّت بلند و یک صامت ساخته میشود مانند کار (ک-ار) و سوز (س-وز).
 هجای کشیده از یک صامت و یک مصوت بلند و دو صامت بوجود میآید مانند سوخت و ساخت و کاشت.

هجای بلند یا کشیده اگر با کلمه‌ای که پس از آن میآید ترکیب گردد و یا با آن هماهنگ تلفظ شود صامت آخرش بیاری یک مصوّت کوتاه بدل بیک هجای کوتاه میگردد مانند: باز (هجای بلند) + تر (هجای متوسط) = با (هجای متوسط) + ز (هجای کوتاه) + تر (هجای متوسط).

پس در این موارد یک هجای بلند بدل بیک هجای متوسط و یک هجای کوتاه میشود. هجای کشیده نیز چنین است نهایت آنکه یکی از دو صامت آخر اینگونه هجاها عملاً بتلفظ در نمیآید. مثلاً راست (هجای کشیده) + گو (هجای متوسط) = را (هجای متوسط) + س (هجای کوتاه) + گو (هجای متوسط).

«خواجه نصیر در معیارالاشعار «راستگو» را هم بر وزن فاعلن (یعنی دارای دو هجای متوسط و یک کوتاه) و هم بر وزن مفعّلن (شامل دو هجای متوسط و دو کوتاه) دانسته است»^۱. در این صورت هیچیک از صامتها در وزن یا تلفظ حذف نمیشوند اما اینگونه کلمه‌ها در تداول امروز بر وزن فاعلن است. برای اطلاع بیشتر بکتاب «گفتارهایی دربارهٔ دستور زبان فارسی» ص ۲۷۰ نوشته نگارنده نگاه کنید.

آواهای زیر زنجیری^۲

آواهای زیر زنجیری یا نوای گفتار^۳ آنهایی هستند که در خارج از زنجیرهٔ آواهای

۱. از تاریخ زبان فارسی، ص ۸۴.

۲. در نوشتن مطالب ذیل این عنوان، از این منابع بهره گرفته شده است:

Dictionnaire linguistique, Larousse, 1973.

ما از این پس این کتاب را فرهنگ زبانشناسی لاروس مینامیم.

Dictionary of Language and Linguistics, by: R.R.K.Hartmann and F.C. Stork;

ما از این بعد این کتاب را هارتمن مینامیم. تاریخ زبان فارسی از دکتر خانلری. درآمدی بر آواشناسی عمومی از دکتر گیتی دیهیم. نوای گفتار از دکتر وحیدیان کامیار.

زنجیری و بر روی آنها قرار میگیرند و بیاری آنها ساخت آوایی زبان را تشکیل میدهند، و دیدیم این گونه عناصر عبارتند از: ۱- تکیه، ۲- درنگ، ۳- آهنگ، ۴- نواز.

تکیه: تکیه فشاریست که بر روی هجائی از کلمه وارد میشود و بآن برجستگی خاصی میبخشد. هجائی که تکیه میگیرد هجای تکیه‌ور یا تکیه‌دار نامیده میشود. در زبان فارسی تکیه در بیشتر کلمات بر روی هجای آخر است، بجز حروف که یا تکیه ندارند و یا تکیه آنها بر روی هجای پیش از آخر است.

تکیه فعل گاهی بر روی هجای آخر است. مانند: نشست، و گاهی بر روی هجای ماقبل آخر. مانند: گرفتم، رفتم. تکیه فعلهائی که پیشوند صرفی (می، مَ، نَ، بَ) دارند، بر روی همان عناصر قرار میگیرد، مگر آنهائی که با قیدهای شبه پیشوند (در، بر، فرا، فرو) همراهند، چه این قیود دارای خاصیت «تکیه زبائی» هستند؛ یعنی تکیه هجاهای دیگر فعل را میربایند و بخود اختصاص میدهند. این عناصر را میتوان عناصر تکیه ربا دانست. مثال: برو، میرود، بروند، نروند، فرو میرود، برمیگردد، سر میرسد، خوش میخندد، زود میآید و شتابان میرود. اگر «ن» و «می» با هم جمع شوند، «ن» تکیه را از «می» میرباید، مانند: نمیرود.

یادآوری: تکیه قیدها مانند تکیه اسم و صفت (صفت بیانی، اعداد اصلی، صفات مبهم، صفات اشاری، صفات تعجبی، صفات پرسشی) بر روی هجای آخر است.

۱- در اسمها و صفتها و قیدهای مرکب، جزء غیر پایانی کلمه مرکب تکیه ندارد. مثلاً

در ترکیبات سه راه و گلخانه و گلاب، کلمات «سه» و «گل» تکیه ندارند و تنها کلمه‌های آخر، یعنی راه و خانه و آب تکیه میگیرند. در حالیکه در جمله‌ها و گروههای غیر مرکب همه کلمات تکیه دارند؛ مثلاً مجموعه کلمات «چهار راه» اگر مرکب نباشد دو تکیه دارد؛ یکی برای «چهار» و دیگر برای «راه» و در این صورت معنی این دو نیز با هم متفاوتست، باین شکل که «چهارراه» اگر مرکب باشد، بمعنی میدانیست که چهار یا بیش از چهار راه از آن منشعب میشود در حالیکه «چهار راه» غیر مرکب بمعنی چهار عدد راهست نه میدان. مثلاً اگر بگوئیم در مقابل شما چهار راه قرار دارد: ۱- رفتن بخارج، ۲- رفتن به داخل، ۳- رفتن به بالا، ۴- رفتن به پایین.

شغل، ۳- ازدواج، ۴- تحصیل، که مجموعهٔ اخیر گروهست نه کلمهٔ مرکب. یادآوری: مُراد از تکیه در اینجا، معنی مجازی آنست و بمعنی تکیه در هجای تکیه‌دار کلماتست و الاً میدانیم که تکیه متعلقست بهجا نه کلمه.

۲- کلماتی که از واجهای یکسانی بوجود آمده‌اند، گاهی تکیه سبب تمایز معنایی و دستوری بین آنها میشود. مثلاً تکیه «برگشت» اگر بر روی «بر» باشد، نشان دهندهٔ اینست که کلمه، فعل ماضیست و معنی خاص این فعل را میدهد، و اگر بر روی «گشت» باشد حاکی از آنست که کلمه، مصدر کوتاه است. بنابراین تغییر تکیه گاهی سبب تغییر معنی یا تغییر طبقهٔ دستوری کلمه میشود. از این قبیلست تفاوت بین «مردی» و «مردی» که اگر تکیه بر روی هجای نخست (مر) باشد، واژه اسم نکره است بمعنی یک مرد ناشناس، ولی اگر تکیه بر روی هجای آخر (دی) باشد، کلمه اسم مصدر است و بمعنی «مردانگی» است. بهمین ترتیبست کلمات «ولی» و «ولی» و «برخورد» و «برخورد». همچنین اسمها اگر منادا باشند، تکیه آنها بر روی هجای آخر نیست، در حالیکه اگر فاعل و مفعول و متمم باشند تکیه بر روی هجای آخر آنهاست.

۳- تکیه سبب تمیز اقسام کلمات از هم میشود؛ یعنی تکیه مشخص میسازد که تلفظ حروف و اصوات و افعال با اسمها و صفتها و قیدها متفاوتند.

۴- تکیه نقش دستوری و معنایی پسوندهای بی تکیه را معین میکند. مثلاً تکیه نشان میدهد که تلفظ و معنی و نقش دستوری «ی» نکره و خطاب با «ی» مصدری و نسبت تفاوت دارد؛ باین معنی که نوع نخست (نکره و خطاب) بی تکیه‌اند و دو یاء آخر (مصدری و نسبت) تکیه‌ورند. بنابراین ما میتوانیم بگوئیم یاء تکیه‌ور و یاء بی تکیه. از اینجا تأثیر تکیه در صرف فارسی بخوبی مشخص میشود.

یادآوری: تکیه خود اقسامی دارد: تکیه اصلی یا نخستین که مورد بحث ما قرار گرفت و تکیه‌های غیراصلی یعنی تکیه‌های ثانوی یا دومین و تکیه سومین که در فارسی اهمیت چندانی ندارند و مراد، از تکیه در این مبحث همان تکیه اصلی یا تکیه نخستین است نه تکیه‌های دیگر.

درنگ یا مکث: درنگ^۱، توقیفست که بعد از هر واحد دستوری ایجاد میشود؛ یعنی هر

واحد دستوری، مثل سازه، کلمه، گروه، جمله‌واره و جمله درنگی خاص خود دارد. مهمترین و مشخص‌ترین این درنگها، درنگ جمله یا درنگ پایانیست^۱ که در نظام نشانه‌گذاری با علامت نقطه («.») مشخص میگردد.

باین سبب برخی از زبان‌شناسان ساختگرا با تکیه بر جنبه صوری زبان و صرفنظر از ویژگی معنایی آن جمله را چنین تعریف میکنند:

«جمله سخنیست که دارای درنگ پایانیست»^۲.

درنگ در کلمات مرکب شبه گروه؛ یعنی در مرکبهای عطفی و وصفی و اضافی بیاری تکیه سبب تغییر معنی و تمایز اختصاصات دستوری میشود؛ یعنی درنگ و تکیه با هم در این موارد سبب تمیز کلمه مرکب از گروه غیر مرکب میگردند مثلاً «تخت جمشید» دو معنی و دو تلفظ دارد؛ اگر مرکب باشد بمعنی تخت جمشید، بنای باستانی معروفست و اگر مرکب نباشد یعنی تختی که متعلق به جمشید است (تختخواب جمشید). «تخت جمشید» اگر مرکب نباشد اجزاء آن دارای سه تکیه و سه درنگست؛ یکی برای تخ، دیگر برای ت و سوم برای شید. در حالیکه اگر مرکب باشد یک تکیه و یک درنگ بیشتر ندارد. اگر مرکب باشد، کسره که خود کلمه است، نه دارای درنگ است و نه تکیه؛ بنابراین تلفظ آن خفیفست و ما آن را کسره مخفف یا کسره خفیف مینامیم. پس کسره مخفف و سایر ویژگیهای یاد شده در مجموعه‌های اضافی و کسره‌دار دیگر، سبب تمایز مرکب از غیر مرکب میشود.

بهمین ترتیبند مرکبها و غیر مرکبهای صفت و موصوفی یا عطفی؛ یعنی عناصری مانند: زد و خورد، سر و صدا، شور و حال، کار و بار، اسم فاعل و گُل سُرخ.

این مجموعه‌ها نیز وضعی عین مرکبها و غیر مرکبهای اضافی و وصفی دارند؛ باین معنی که اگر سه تکیه و سه درنگ داشته باشند، مجموعه گروه غیر مرکبست و اگر دارای یک تکیه و یک درنگ باشند، مجموعه کلمه‌ها مرکب است.

در این موردها اگر ضمه (واو عطف) خفیف باشد؛ یعنی درنگ و تکیه نداشته باشد، ما با کلمه‌ای مرکب مواجهیم، ولی اگر «واو» دارای درنگ و تکیه باشد و مخفف نباشد، با

1. Terminal juncture(e).
2. A Reference Grammar of Modern Persian, by; Mohammad Ali Jazayery and Herbert H.

گروه غیر مرکب سر و کار داریم.

پس درنگ نیز مانند تکیه سبب اینهمه تمایز دستوری و معنایی می‌گردد؛ یعنی موجب تمیز مرکب از غیر مرکب می‌شود و این مشکل دستوری را حل می‌کند. علاوه بر این درنگ سبب تمایز جمله کامل از جمله‌واره و گروه و کلمه می‌شود؛ چه جمله درنگ پایانی دارد ولی گروه و کلمه و جمله‌واره ندارد.

۲) **آهنگ**^۱: تغییر ارتفاع و زیر و بمی صوت را در ادای جمله، آهنگ آن می‌گویند. پس آهنگ از ویژگی‌های جمله است. آهنگ وسیله تجلی احساسات و عواطف گوینده است، هنگام ادای جمله؛ بنابراین آهنگ جمله‌های خبری و پرسشی و تعجبی و عاطفی و امری که احساسات متفاوتی را نشان می‌دهند، با هم تفاوت دارند.

آهنگ جمله ممکنست خیزان یا افتان^۲ یا اندک خیز باشد. آهنگ خیزان^۳ یا بالارونده یعنی آهنگی که ارتفاع صوت در آن بالا می‌رود؛ باین معنی که صدا ابتدا بم‌ست ولی زیر می‌شود، مانند آهنگ جمله پرسشی. آهنگ افتان^۴ برعکس آنست؛ مانند آهنگ جمله خبری.

آهنگ جمله‌های پرسشی و تعجبی و جمله‌واره پیشین بدرجات خیزانند. مثال:

«حسن کجا می‌رود؟»، «چه باغ دلگشائست!».

«اگر بخانه ما بیائی، بسیار خوشحال می‌شویم».

یادآوری: آهنگ بنظر نویسندگان فرهنگ زبانشناسی لاروس، علاوه بر جمله، بر کلمه و گروه و بر چیزی غیر از هجا نیز داخل می‌شود.^۵

در آن فرهنگ آمده است که آهنگ در کلام، منحنی موسیقایی^۶ ایجاد می‌کند.

۳) **نواز (لحن)**^۷: تغییر ارتفاع و زیر و بمی کلمه را لحن یا نواز یا نواخت آن می‌گویند.

بنابراین نواز در کلمه مانند آهنگست در جمله.

پدیده «نواز» در همه زبانها یا وجود ندارد یا تمایزدهنده نیست و تنها زبانهای خاصی

1. Intonation.

۲. اصطلاح آهنگ افتان و خیزان از دکتر محمدرضا باطنی است.

3. Rising intonation (e), Intonation montante ou croissante (f).

4. Falling intonation (e), Intonation descendante ou décroissante (f).

۵. فرهنگ زبانشناسی لاروس در ذیل «Intonation»

7. Tone(e), Ton(f).

6. La courbe melodique.